



نگاهی دوباره به روش فیض کاشانی در تفسیر صافی

سهراب مروتی*

مهدی مجیدی نیا**

چکیده:

تفسیر صافی اثر ارزشمند ملا محسن فیض کاشانی، از تفاسیر مهم و مشهور روایی شیعه است که با استفاده از احادیث و روایات معصومین(ع)، در قرن یازدهم هجری نگارش یافته است. در این نوشتار، درباره روش تفسیری فیض کاشانی در تفسیر صافی و چگونگی استفاده وی از روایات معصومین(ع) در شرح و تبیین آیات قرآن کریم، سخن به میان آمده و این مطلب به اثبات رسیده است که با وجود روایی بودن این تفسیر، روش تفسیری فیض در این تفسیر، روشی آمیخته با روایت و درایت است. نکته تأکیدی این پژوهش، استفاده فیض به عنوان دانشمندی نوگرا در مکتب اخباری‌گری، از روش تفسیری روایی-اجتهادی است. روش تحقیق در این پژوهش، به صورت کتابخانه‌ای بوده و در آن، مراحل سه‌گانه توصیف، تحقیق و تبیین طی شده است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر صافی، فیض کاشانی، روش تفسیری.

* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام / sohrab_morovati@yahoo.com

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام / majidiniya@yahoo.com

مقدمه

تفسیر صافی از جمله میراث گرانبهای شیعه در زمینه تفسیر است که توسط ملا محسن فیض کاشانی دانشمند، مفسر، محدث، فیلسوف و متکلم قرن یازدهم هجری نوشته شده است؛ لذا بر آن شدیم برای آشنایی با این تفسیر و روش تفسیری فیض، به نگارش این مقاله پردازیم.

درباره روش تفسیری فیض، تاکنون مقالاتی تدوین یافته که هر یک از جنبه‌های مختلف و متفاوتی به این مهم پرداخته‌اند؛ از جمله می‌توان به مقالات «قواعد تفسیر در تفسیر صافی» از محمدرضا فهیمی تبار و «فیض کاشانی و مبانی و روش‌های تفسیری او» از سید محمدعلی ایازی اشاره کرد.

تفاوت این نوشته با مقالات ذکرشده، این است که در این پژوهش، به روش تفسیری فیض، به‌طور خاص پرداخته شده و مبانی و گاهی قواعد تفسیری فیض در اثنای مبحث آمده است. همچنین این نوشتار دارای مطالب و نتایجی است که در مقالات مذکور، به آن اشاره نشده است.

در این مقاله، با استناد به گفته‌های فیض ذیل آیات قرآن کریم در تفسیر صافی اثبات شده است که روش مفسر، روشی آمیخته با روایت و درایت است که در اکثر تفسیر، برای تبیین و توضیح آیات به روایات معصومین (ع) استناد شده است؛ ولی در مواقعی، مفسر بدون اشاره به حدیث و روایت از معصومین (ع)، فقط به گفته‌های خود در تفسیر آیات تکیه و اعتماد می‌کند.

در این پژوهش، روش تفسیری ملا محسن فیض کاشانی در تفسیر صافی به‌طور مبسوط بررسی شده است. پس از بیان گفتار مفسر به‌طور کلی، که ضمن آن در دیباچه تفسیر خود، به انگیزه‌اش برای نگارش تفسیر صافی پرداخته است، جنبه لغوی این تفسیر که به بررسی معنای واژگان آیات قرآن می‌پردازد، مورد بررسی قرار گرفته است. در ادامه مبحث، به تفسیر قرآن به قرآن و اهمیت و جایگاه و میزان آن در این تفسیر پرداخته شده و مثال‌هایی نیز برای اثبات این مطلب آورده شده است. سپس به کیفیت بهره‌گیری فیض از روایات معتبر شیعه با ذکر مثال‌های مربوط، اشاره شده است. در اثنای بحث، توجه به اقوال علمای تفسیر توسط مفسر و چگونگی استفاده از

پژوهش‌نامه کاشان
شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۲



آن مورد توجه قرار گرفته و بعد از آن، جمع بین روایات و گزینش احادیث جامع‌تر در صورت تعدد و انتخاب احادیث صحیح که یکی از نقاط قوت این تفسیر است، بررسی شده است.

در ادامه نیز، عناوینی مانند بیان تأویل و اسرار آیات، رعایت اختصار در ذکر کتب، استفاده از القاب ائمه (ع)، حذف سلسله سند احادیث و ضرورت و نیاز به علم رجال بیان شده است.

۱. روش تفسیری فیض در تفسیر صافی

فیض کاشانی با گزینش احادیث مربوط به هر آیه از آیات قرآن کریم تلاش کرده است تا بیانات تفسیری معصومین (ع) را جمع‌آوری کند و بدین ترتیب، پاسخی به درخواست و خواهش طالبان معارف معصومین (ع) بدهد.

او در این باره در دیباچه تفسیرش می‌نگارد: «هذا یا اخوانی ما سالتمونی من تفسیر القرآن بما وصل الینا من ائمتنا المعصومین من البیان ... و لا سیما کنت اراه امرامهما و بدونه اری الخطب مدلهما فان المفسرین و ان اکثروا القول فی المعانی القرآن... و لا یعلم تمیز ذلک کله الا من نزل فی بینه، و ذلک هو النبی و اهل بینه، فکل ما لا یخرج من بیتهم فلا تعویل علیه.» (تفسیر الصافی، ۸/۱)

ای برادران! تفسیری که از قرآن خواسته بودید، اکنون از گفتاری که از معصومین به دست رسیده، به حضورتان تقدیم می‌کنم، به‌ویژه که این کار را مهم می‌نگرم و بدون آن جلوه‌ای در گفتار نمی‌بینم. هرچند مفسران گفتار را در معانی قرآن به‌طور گسترده بیان کرده‌اند، هیچ‌یک از آنان از عهده نگارش تفسیر کامل برنیامده‌اند. چه آنکه قرآن دارای آیات ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام و... است و کسی را توان تمیز این مفاهیم در آیات نیست. جز آن کس که قرآن در خانه او نازل شده است و او شخص پیامبر (ص) و اهل بیت اویند و اظهار نظری که در این مورد شده و از خانه آنان نشر نیافته باشد، هیچ‌گونه مایه و ارجی ندارد.

سپس در جای دیگر از تفسیرش در این باره می‌افزاید: «و بالجمله لم نر الی الان فی جمله المفسرین مع کثرتهم و کثرت تفاسیرهم من اتی بتصنیف تفسیر مهذب صاف و اف کاف شاف یشفی العلیل و یروی الغلیل، یکون منزها عن آرائ العوام مستنبطا من احادیث اهل البیت علیهم السلام.» (همان، ۱۱/۱)

نگاهی دوباره به
روش فیض کاشانی
در تفسیر صافی



بالاجمال، تاکنون با این همه مفسر و این همه تفاسیر متعدد، کسی را ندیده‌ام تفسیری فراهم آورد که از آرایش‌ها پاک باشد و در بیان مقاصد، تفسیری کافی باشد، بیماران فکری و اخلاقی را شفا بخشد و عطش تشنه‌کامان را فرونشاند و از نظریات عوام‌گونه به دور و از سخنان معصومین(ع) سرچشمه گرفته باشد.

مفسر پیش از پرداختن به تفسیر آیات، یک پیش‌گفتار و دوازده مقدمه در موضوعات علوم قرآنی ارائه کرده که این مقدمات در نوع خود بسیار گران‌بهاست. در مقدمه دوازدهم تفسیرش، روش کار خود را در امر تفسیر به‌گونه‌ای بیان کرده که نشان می‌دهد در این امر مهم، مطلقاً از شیوه نقلی بهره جسته است. گرچه در برخی موارد، از تلفیق آرا و اخبار منقول از اسلاف خود بهره جسته و آنگاه به اظهار نظر پرداخته است.

۱-۱. بررسی معنای واژگان آیات

از ویژگی‌های تفسیر صافی، جنبه لغوی این تفسیر است. بررسی معنای لغوی کلمات در تفسیر صافی، به صورت بسیار خلاصه و فشرده بیان شده است. در این قسمت، فیض عبارات خود را به صورت بسیار موجز و به شیوه تفسیر بیضاوی آورده و در مواردی نیز به منابع لغوی مورد استفاده خود اشاره کرده است؛ ولی در بیشتر موارد، منبع را ذکر نکرده. فیض گاهی به شرح مفردات آیات قرآن می‌پردازد و سپس روایات یا گفتار مفسران را ذکر می‌کند؛ برای مثال، می‌توان به آیه «لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَكَّلُوا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَعُونَ» (توبه: ۵۷) اشاره کرد که مفسر سه کلمه «ملجأ» و «مغارات» و «مدخل» را شرح داده است و سپس، گفته علی بن ابراهیم قمی را در این زمینه بیان کرده و بعد از آن، روایتی را از مجمع‌البیان به نقل از امام باقر(ع) در معنای «مدخل» بازگو می‌کند. شرح کلمات این آیه به این صورت آمده است: «لو یجدون ملجأ» حصناً یلجأون الیه «أو مغارات» غیران «أو مدخلا» موضع دخول. (اگر آنان دژی یا غاری یا نقبی در زمین برای پناه بردن به آن می‌یافتند...)

القمی قال: «موضعا یلتجئون الیه» قمی گفته است: «مدخلاً یعنی جایی که به آن پناه

می‌برند.»

و فی المجمع عن الباقر(ع): «اسرابا فی الارض». و در مجمع‌البیان از امام باقر(ع)

نقل شده است که فرمودند: «منظور از مدخلاً نقب و راهرو زیرزمین است.» (تفسیر

پژوهش‌نامه کاشان
شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۲



از دیگر موارد در این زمینه، می‌توان به آیه «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنَّكُمْ سَتَذَكَّرُونَ هُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ» (بقره: ۲۳۵) اشاره کرد. کلمات موجود در این آیه، توسط مفسر بدین‌گونه شرح داده شده است:

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ» (والتعريض هو ان يقول انك لجميلة او سالحة او انى احب امرأه صفتها كذا و يذكر بعض صفاتها و نحو ذلك من الكلام الذى يوهم انه يريد نكاحها حتى تحبس نفسها عليه ان رغبت فيه و لا يصرح بالنكاح.) (همان، ۲۶۵/۱)

منظور از تعريض، این است که فردی به زنی بگوید تو زیبا و خوبی یا اینکه بگوید من زنی که اوصافش این‌چنین باشد، دوست دارم و بعضی از اوصافش را نیز ذکر کند و مانند این سخنان که برساند مایل است با او ازدواج کند تا اینکه آن زن اگر خواهانش باشد، خود را برای او نگه دارد و به انتظار وی بنشیند؛ ولی در این رابطه به صراحت اشاره‌ای به ازدواج نکند.

۲-۱. تفسیر قرآن به قرآن

بی‌تردید، متقن‌ترین منبع برای تبیین و تفسیر قرآن، خود قرآن است. روش قرآن به قرآن روشی است که در آن، مفسر برای فهم و تبیین آیه‌ای از قرآن کریم، از آیه‌ای دیگر مدد می‌گیرد و قرآن را برای بیان مقاصد خویش توانا می‌شمارد و نگاهی به بیرون از آن ندارد. (التفسیر و المفسرون، ۱۸/۲)

حجم انبوهی از روایات تفسیری معصومان از نوع استدلال به یک آیه برای توضیح آیه‌ای دیگر یا استشهاد به مفهوم یک آیه برای آشکار شدن معنای آیه‌ای دیگر است که این همان تفسیر قرآن به قرآن است. بسیاری از روایات تفسیری که از این خاندان به دست ما رسیده است، روش استدلال به آیه‌ای دیگر و استشهاد به یک معنا بر معنای دیگر به کار رفته است. و نیز در روش تفسیری امامان (ع) در تعلیم و تفسیر بنا بر آنچه از آن بزرگواران به دست ما رسیده، همین روش قرآن به قرآن است. (المیزان، ۸۷/۳)



فیض نیز در تفسیر خود از این روش بهره برده و خود در این باره آورده است: «فان وجدنا شاهدا من محکمات القرآن يدل عليه أتينا به فان القرآن يفسر بعضه بعضا و قد امرنا من جهة أئمة الحق عليهم السلام ان نرد متشابهات القرآن الى محكماته.» (تفسیر الصافی، ۷۵/۱)

اگر شاهی از محکمات قرآن وجود داشته باشد که بر موضوع مورد نظر دلالت کند، آن را آورده ایم؛ زیرا آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند و ما نیز از جانب ائمه (ع) دستور داریم که متشابهات قرآن را به محکمات آن برگردانیم.

این روش از طرف مفسر در تفسیر آیات قرآن فراوان دیده می شود. او در این باره، بیشتر از بیانات ائمه معصومین (ع) استفاده می کند که از مثال های آن می توان به آیه ۷ سوره بقره اشاره کرد: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»: خداوند بر قلوب آنان (کافران) نشانه ای می گذارد که هریک از فرشتگان و اولیای حق، آن نشانه را ببینند، می فهمند که آنان کسانی اند که ایمان نمی آورند.

در کتاب عیون، از حضرت رضا (ع) نقل شده است که فرمودند: «ختم همان طبع است که دل کافران به سبب عقوبت و تعذیب آنان زده می شود»؛ چنان که خدای تعالی در آیه ۱۵۵ سوره نساء فرموده است: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا.» (همان، ۹۳/۱)

راوی گوید: از حضرت درباره این آیه سؤال کردم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ» منظور از (ختم) مهری است که بر دل کفار به جزای کفرشان نهاده شده است. همان طور که خداوند می فرماید: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا.»

راوی گوید: از حضرت سؤال کردم: آیا خداوند بندگان را بر معصیت کردن مجبور می کند؟ حضرت فرمودند: خیر بلکه آنان را مخیر می کند و مهلت می دهد تا توبه نمایند. گوید: پرسیدم آیا خداوند بندگان را به کارهایی که توان آن را ندارند، مکلف می سازد؟ حضرت فرمودند: چگونه چنین کند و حال آنکه خودش می فرماید: «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ.» (عیون اخبار الرضا، ۱۲۳/۱)

در برخی موارد نیز خود به این امر همت می گمارد بدون اینکه به سخنان اهل بیت (ع) استناد کند. در این مورد، می توان به آیه ۱۸ سوره بقره اشاره کرد: «صُمُّ بُكْمٌ

پژوهش نامه کاشان
شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۲



عُمَى» یعنی در آخرت، همچنان که خدای تعالی فرموده است: «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَبُكْمًا وَصُمًّا».

می‌گوییم: «در دنیا نیز نسبت به آنچه از علوم و معارف به آخرت تعلق دارد، وضع به همین منوال است. برای همین در آن روز این گونه محشور می‌شوند». خدای تعالی می‌فرماید: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا» که منظور امور مربوط به آخرت در دنیا است. و نیز فرموده: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» همچنین فرموده: «وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.» (تفسیر الصافی، ۹۸/۱)

بدین ترتیب، می‌توان ادعا کرد که تفسیر صافی، تفسیر روایی محض نیست که فقط در آن با استناد به روایات، آیات قرآن تفسیر شده و هیچ‌گونه کلامی غیر از نقل روایات در این تفسیر درج نشده باشد؛ بلکه در مواردی نیز مانند این مورد، مفسر بدون استناد به روایات اهل بیت (ع)، خود به استنباط آیات پرداخته و آیات قرآن را تفسیر کرده است.

۳-۱. استناد به احادیث معتبر شیعه

فیض پس از تفسیر قرآن به قرآن، روایات معتبر رسیده از معصومین (ع) را که در کتب معتبر شیعه آمده، ملاک فهم مراد خداوند از آیات قرآن می‌داند. او خود در این باره می‌نویسد: «فان ظفرنا فيه بحديث معتبر عن اهل البيت عليهم السلام في الكتب المعتمدة من طرق اصحابنا رضوان الله عليهم اوردناه.» (همان، ۷۵/۱)

اگر در موردی به آیه محکمی دست نیافتیم، ولی در عوض، حدیث معتبری از اهل بیت (ع) در کتب معتبره یافته‌ایم یا از طریق اصحاب خودمان بدان دسترسی پیدا کرده‌ایم، آن را درج نموده‌ایم.

البته این سخن فیض مبنی بر اینکه از احادیث معتبر شیعه در تفسیر آیات بهره جسته، بدین معنا نیست که از روایات ضعیف در این تفسیر استفاده نکرده است؛ بلکه در مواردی، مفسر روایات ضعیف را نیز در تفسیر آیات به کار برده که می‌توان به آیه «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ» (توبه: ۴۶) اشاره کرد.

نگاهی دوباره به
روش فیض کاشانی
در تفسیر صافی



فیض در تفسیر این آیه، به نقل از عیاشی که به طور مضمربیان شده، کلمه «عده» را به «نیت» تفسیر کرده و گفته است: «اگر نیتش را داشتند، قطعاً خارج می شدند.» (تفسیر الصافی، ۳۶۴/۲)

علامه در تفسیر المیزان درباره این حدیث می نویسد: «این روایت صرف نظر از ضعفی که دارد و صرف نظر از اینکه مرسل است و روایانش معلوم نیستند و نیز علاوه بر اینکه مضمرب است، یعنی معلوم نیست که مطالب را از چه کسی نقل کرده، با لفظ آیه هم تطبیق ندارد و خدا داناتر است.» (المیزان، ۴۰۳/۹)

در صورتی که در تفسیر آیه ای، حدیثی از طریق شیعه وجود نداشته یا نویسنده به آن دست نیافته باشد، به روایات منقول از طریق اهل سنت استناد جسته است: «و الا آوردنا ما روينا عنهم عليهم السلام من طرق العامة لنسبته الى المعصوم و عدم ما يخالفه، نظيره في الاحكام ما روى عن الصادق عليه السلام: رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ حَادِثَةٌ لَا تَجِدُونَ حُكْمَهَا فِيمَا رَوَوْا عَنَّا فَانظُرُوا إِلَيَّ مَا رَوَوْهُ عَنِّي عَلِيٌّ (ع) فَأَعْمَلُوا بِهِ.» (تفسیر الصافی، ۷۵/۱)

در غیر این صورت، به روایاتی که از اهل سنت، از ائمه (ع) نقل کرده اند، استناد کرده ایم؛ زیرا آنان به معصوم نسبت داده شده است؛ البته در صورتی که مخالفی از روایات خودمان با آنها نداشته باشیم. نظیر این کار در خصوص احکام، روایتی است از امام صادق (ع) که فرمودند: «زمانی که حادثه ای برای شما پیش آمد و حکم آن را از احادیث ما نیافتید، به آنچه اهل سنت از علی (ع) نقل می کنند، مراجعه کنید و به آن عمل نمایید.» (بحار الانوار، ۲۵۳/۲)

بنابراین می توان گفت که او از منابع اهل سنت، هیچ چیزی را مستقیماً ذکر نکرده و اگر روایتی هم از آنان آورده، روایتی است که منابع شیعی ذکر کرده اند. هر جا روایتی منسوب به اهل بیت (ع) از طرق اهل سنت نقل شده است، فیض آن را با عبارت «فی روایة عامه» یا با عبارت «والعامه» بیان می کند.

از جمله مواردی که فیض از احادیث اهل سنت در تفسیر آیات قرآن کریم استفاده

کرده است، می توان به آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (حمد: ۴) اشاره کرد. وی پس از بیان روایتی از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، به نقل روایتی از اهل سنت

پژوهش نامه کاشان
شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۲

در این زمینه می‌پردازد و می‌نویسد: «و فی روایه عامه عن الصادق(ع): یعنی لا نرید منک غیرک لا نعبدک بالعوض والبدل کما یعبدک الجاهلون بک المغیون عنک» (تفسیر الصافی، ۸۴/۱) یعنی ما از تو غیر تو را نمی‌خواهیم و مانند نادانانی که از تو غافل‌اند، تو را در عوض چیزی پرستش نمی‌کنیم.

همچنین می‌توان به آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال: ۶۰) اشاره کرد. فیض در تفسیر این آیه می‌نویسد: «فی الکافی و العیاشی مرفوعاً و العامه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان القوه: الرمی.» (تفسیر الصافی، ۳۱۱/۲) در کتاب کافی و تفسیر عیاشی به‌طور مرفوع آمده است و همچنین اهل سنت از رسول خدا آورده‌اند که «قوه» در اینجا به معنای تیراندازی است. (الکافی، ۴۹/۵؛ تفسیر عیاشی، ۶۶/۲)

۴-۱. توجه به اقوال علمای تفسیر

مؤلف پس از روش قرآن به قرآن و استناد به روایات معصومین(ع) برای تفسیر آیات قرآن، در مرتبه بعد در صورت دسترسی نداشتن به احادیث معصومین(ع)، به آنچه از مفسران پیشین در شرح و تبیین آیات گفته‌اند، استناد می‌جوید و در این باره می‌نویسد: «و ما لم نظفر فیه بحدیث عنهم علیهم السلام اوردنا ما وصل الینا من غیرهم من علماء التفسیر اذا وافق القرآن و فحواه و اشبه احادیثهم فی معناه فان لم نعتمد علیه من جهة الموافقه و الشبه و السداد. "قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيْقَةً وَعَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَاَفَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ" (الکافی، ۶۹/۱؛ الوافی، ۲۹۵/۱؛ وسائل الشیعه، ۱۱۰/۲۷) و قال الصادق علیه السلام: "مَا جَاءَكَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يُوَافِقُ الْقُرْآنَ فَخُذْ بِهِ وَمَا جَاءَكَ فِي رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَخَالَفُ الْقُرْآنَ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ." (بحار الانوار، ۲۴۴/۲؛ مستدرک الوسائل، ۳۰۴/۱۷)

چنانچه در مورد آیه‌ای، حتی به حدیثی از ائمه معصومین(ع) ولو از طریق اهل سنت دست نیافتیم، آنچه از علمای تفسیر به دست ما رسیده، در صورتی که موافق با قرآن و احادیث و مفاهیم آن‌ها بوده، نقل کرده‌ایم و در این‌گونه مطالب، اگر از جهت سند هم اعتماد نکنیم، از نظر استحکام مطالب و سنخیت آن‌ها با روایاتمان بر آن‌ها تکیه می‌کنیم و در این شیوه خود، از احادیث معصومین(ع) درس آموخته‌ایم.

نگاهی دوباره به
روش فیض کاشانی
در تفسیر صافی



۵-۱. گزینش احادیث جامع‌تر در صورت تعدد و انتخاب احادیث صحیح

یکی از کارهای بسیار ارزشمند فیض در تفسیر صافی که این تفسیر را در زمره بهترین و مطمئن‌ترین تفاسیر روایی قرار داده است، جمع بین روایات به شکلی دقیق و صحیح بوده که توسط این مفسر عالی‌قدر صورت پذیرفته و این تفسیر را از زمره تفاسیر روایی محض جدا ساخته است و می‌توان گفت که تفسیر آمیزه‌ای از روایت و درایت است. مفسر خود در این باره می‌نویسد: «و ما ورد فيه أخبار كثيرة فان لم يكن فيها كثير اختلاف اقتصرنا منها على ما اشتمل على مجامعها و تركنا سائرها مما في معناه روما للاختصار و صونا من الاكثار.» (تفسیر الصافی، ۷۶/۱)

اگر درباره آیه‌ای احادیث زیادی نقل شده بود، چنانچه میان آن‌ها اختلاف زیادی وجود نداشت، از میان آن‌ها به حدیث جامع‌تر که مشتمل بر مسائل احادیث دیگر بوده است، اکتفا نموده و به دلیل رعایت اختصار و پرهیز، از تفصیل از بقیه صرف‌نظر کرده‌ایم، در عین حال آنجا که تعدد و کثرت اهمیت داشته، به کثرت روایات اشاره کرده‌ایم.

«و ربما أشرنا الى تعددها و تكثيرها اذا أهممنا (أهمنا خ ل) الاعتماد و ان كانت مختلفه نقلنا أصحها و أحسنها و اعمها فائدة ثم أشرنا الى مواضع الاختلاف ما استطعنا و ما لا يحتاج الى شرح اللفظ المفهوم و النكات المتعلقة بعلوم الرسوم مما لا يفتقر الى السماع من المعصوم أوردنا فيه ما ذكره المفسرون الظاهريون من كان تفسيره أحسن و بيانه أوجز و اتقن... و قلما نتعرض لانحاء النحو و صروف الصرف و شقوق الاشتقاق و اختلاف القراءة فيما لا يختلف به الاصل المعنى لان نظر اولى الاباب الى المعانى أكثر منه الى المباني.» (تفسیر الصافی، ۷۶/۱ و ۷۷)

در موردی که اختلاف گوناگونی در احادیث وجود دارد، آن را که صحیح‌تر و بهتر و فایده‌اش عمومی‌تر بوده است، آورده و در حد توان به موارد اختلاف اشاره کرده‌ایم؛ اما در مورد روایاتی که نیازمند به بیش از شرح لفظ و مفهوم نبوده یا نکاتی درباره علوم رسمی معروف داشته‌اند و خلاصه مطالبی را که نیازمند شنیدن سخن معصوم نیستند، آنچه از مفسران ظاهر آیات گفته‌اند، آورده‌ایم ولیکن از کسانی که تفسیرشان نیکوتر و بیانشان کوتاه‌تر و متقن‌تر بوده است، استفاده کرده‌ایم.

پژوهش‌نامه کاشان
شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۲

ضمناً در خلال تفسیرمان خیلی کم اتفاق افتاده که جنبه‌های نحوی، صرفی یا اشتقاقی یا اختلاف قرائت را متعرض شده باشیم. مگر اینکه این جنبه‌ها موجب اختلاف در معنا شود؛ زیرا خردمندان به معانی بیش از مبانی می‌پردازند.

۶-۱. بیان تأویل و اسرار آیات

تأویل از ریشه «اول» به معنای رجوع و بازگشت است. تأویل منتقل شدن از ظاهر لفظ به معنایی پنهان‌تر است که باید مستدل باشد، پس تأویل یک واقعیت و خارج است که به اصل خود برمی‌گردد، خواه به صورت نتیجه باشد یا علت یا وقوع خارجی. (ر.ک: المفردات فی غریب القرآن، ص ۹۹؛ لسان العرب، ۳۳/۱۱؛ مجمع البحرین، ۳۱۲/۵؛ قاموس قرآن، ۱۴۲/۱)

به هر حال، «تأویل» از کلمه «اول» به معنای رجوع است و مراد از تأویل آن چیزی است که آیه به سوی آن برمی‌گردد و مراد از «تنزیل» در مقابل تأویل، معنی روشن و تحت اللفظی آیه است. (قرآن در اسلام، ص ۳۲)

فیض نیز مانند بسیاری از دانشمندان و مفسران اسلامی، به جنبه تأویل در بیان معانی آیات قرآن بر اساس تفکرات شیعی پرداخته و در تفسیر بسیاری از آیات قرآن، از شیوه تأویل برای شرح و تبیین آیات و مراد آن بهره جسته است. در تفسیر صافی، از زبان مفسر در این باره آمده است: «و ربما یحوجنا تمام الکشف عن المقصود الی ذکر شیء من الاسرار فمن لم یکن من اهله فلا یبادر بالانکار و لیترکه لأهله فان لكل أهلا و ذاک أيضا من مخزون علمهم الذی استفدناه من عباراتهم و مکنون سرهم الذی استنبطناه من اشاراتهم باخلاص الولاء و الحب و بمصاص المنخ و اللب و لله الحمد.» (تفسیر الصافی، ۷۷/۱)

در جاهایی از تفسیر نیز، کشف کامل مقصود آیه‌ها ما را به ذکر بعضی اسرار وادار کرده که در این‌گونه مسائل، کسی که اهل سر نیست، مبادرت به انکار نکند و مطالب را به اهلش واگذارد؛ زیرا هر چیز اهل مخصوص به خود دارد؛ البته در این اسرار نیز از دانش‌های بی‌کران ائمه اطهار(ع) بهره گرفته و از عبارات و اسرار مکنونشان استنباط کرده‌ایم و هرچه داریم، بهره‌هایی است از اشارات خود آنان که نتیجه اخلاص و ارادت و محبت و نوشیدن عصاره حقیقت بوده و خداوند را شکرگزاریم؛ برای مثال،

نگاهی دوباره به
روش فیض کاشانی
در تفسیر صافی

می توان به آیه «ذَلِكِ بَأْتُهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ» (محمد: ۲۶) اشاره کرد که فیض به بیان اسرار آیه می پردازد و می نویسد: «فی الکافی عن الصادق (ع) فی هذه الآية قال: "فلان و فلان ارتدا عن الايمان فی ترک ولایة امیرالمؤمنین (ع)". قال: نزلت والله فیهما و فی اتباعهما و هو قول الله عزوجل الذي نزل به جبرئیل علی محمد صلی الله علیه وآله ذلك بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله فی علی سنطیعکم فی بعض الامر قال دعوا بنی امیه الی میثاقهم الا یصیروا الامر فینا بعد النبی صلی الله علیه وآله ولا یعطونا من الخمس شیئا و قالوا ان اعطیناهم اياه لم یحتاجوا الی شیء و لم یبالوا ان لا یكون الامر فیهم فقالوا سنطیعکم فی بعض الامر الذي دعوتموننا الیه و هو الخمس ان لا نطیعهم منه شیئا والذي نزل الله علی خلقه من ولایة امیرالمؤمنین (ع) و كان معهم ابو عبیده و كان کاتبهم فانزل الله: "أَمْ أُبْرِمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ" الآية و القمی ما فی معناه بزیاده و نقصان". (همان، ۲۸/۵)

در کتاب کافی، از امام صادق (ع) درباره این آیه نقل شده است که فرمودند: «فلانی و فلانی به سبب رویگردانی از ولایت امیرالمؤمنین (ع) مرتد شدند. و فرمودند: به خدا سوگند این آیه درباره آن دو و پیروانشان نازل شد و این همان سخن خدای عزوجل: "ذَلِكِ بَأْتُهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ" است که جبرئیل بر محمد (ص) نازل فرمود. امام فرمودند: آنان بنی امیه را بر عهد و پیمان خود فرا خواندند تا اینکه امر (جانشینی پیامبر) بعد از پیامبر (ص) به ما نرسد و از خمس چیزی به ما ندادند و گفتند اگر آن را (خمس) را به آنان بدهیم، به چیزی نیازمند نمی شوند و به اینکه خلافت به آنان نرسیده اعتنایی نمی کنند. پس گفتند: «سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ» در بعضی از اموری که ما را به سوی آن فرا خواندید (از شما پیروی می کنیم) و آن خمس است که از آن چیزی به آنان نخواهیم داد و همچنین آن چیزی که خداوند بر مردم از ولایت امیر مؤمنان (ع) نازل فرمود و (در این رابطه) ابو عبیده نیز با آنان و کاتبشان بود، پس خداوند (این آیه را) نازل فرمود: «أَمْ أُبْرِمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ» تا پایان آیات. قمی نیز همین معنا را بزیاده و نقصان بیان کرده است.

پژوهش نامه کاشان
شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۲

از موارد دیگری که فیض به بیان اسرار آیات پرداخته، آیه «قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (ق: ۲۷) است که فیض به نوعی به تأویل این آیه می‌پردازد و می‌نویسد: «القمی قال: المناع: الثاني والخير: ولاية علي عليه السلام و حقوق آل محمد صلوات الله عليهم و لما كتب الاول كتاب فدك بردها علي فاطمة عليها السلام منعه الثاني فهو معتد مريب الذي جعل مع الله الها آخر قال هو ما قال نحن كفرون بمن جعل لكم الامامة و الخمس و اما قوله قال و قرينه اي شيطانه و هو الثاني ربنا ما اطعته يعني الاول» (تفسير الصافي، ۶۲/۵)

قمی گفته است: منع‌کننده دومی است و خیر عبارت از ولایت علی(ع) و حقوق آل محمد صلوات الله عليهم است. هنگامی که اولی نامه برگرداندن فدک به فاطمه(ع) را نوشت، دومی او را از این کار منع کرد؛ بنابراین او همان تجاوزگر شکاکی است که برای خداوند شریک قرار داده است و گفته آنچه گفته از اینکه ما نسبت به کسی که امامت و خمس را برای شما قرار داده، کافریم. و اما سخن او (خدای تعالی) که گفته «قرینه» منظور شیطان اوست که همان دومی است. و منظور از «رَبَّنَا مَا أَطْعَيْتُهُ» اولی است.

همچنین مفسر در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل: ۹۰) این رویه را در پیش می‌گیرد و در تفسیر این آیه می‌نویسد:

«والقمی قال العدل شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله و الاحسان امیر المؤمنین و الفحشاء و المنکر و البغی فلان و فلان و فلان»
«والعیاشی عن الباقر علیه السلام مثله الا انه قال: الفحشاء الاول والمنکر الثاني والبغی الثالث و فی روایة سعد عنه علیه السلام العدل محمد صلی الله علیه و آله وسلم فمن اطاعه فقد عدل والاحسان علی(ع) فمن تولاه فقد احسن والمحسن فی الجنة و ایتاء ذی القربی قرابتنا امر الله العباد بمودتنا و ایتائنا و نهامهم عن الفحشاء والمنکر من بغی علینا اهل البيت و دعا الی غیرنا.» (همان، ۱۵۱/۳)

قمی گفته است: عدل به معنای شهادتین، اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا(ص) رسول الله و منظور از احسان، امیر مؤمنان و فحشا و منکر فلانی و فلانی می‌باشند.

نگاهی دوباره به
روش فیض کاشانی
در تفسیر صافی



اولی و منکر دومی و بغی سومی است. و در روایت سعد از امام باقر(ع) منظور از عدل پیامبر(ص) گفته شده که هر کس از ایشان پیروی کند، به طور یقین، در راه راست گام برمی‌دارد و منظور از احسان، علی(ع) است. پس هر کس او را دوست بدارد و ولی خود قرار دهد، به طور یقین نیکو عمل کرده و نیکوکار در بهشت است. و ایتاء ذی القربی، خویشاوندی ماست که خداوند بندگانش را به مودت و دوستی و ادای حق خویشاندی ما دستور فرموده و آنان را از فحشا و منکر، یعنی همان کسانی که به ما اهل بیت ظلم روا داشتند و به سوی غیر از ما فراخواندند، نهی فرموده است.

۷-۱. رعایت اختصار در ذکر کتب اصحاب

فیض در اثنای تفسیر صافی، در تبیین و تفسیر آیات قرآن، از آثار بزرگان شیعه چه در زمینه تفسیر و چه در زمینه حدیث بهره برده است. وی در ضمن کتاب، نام کتب آنان را به اختصار بیان داشته است. می‌توان گفت در بیشتر این آثار که از دو کلمه تشکیل شده است، به مضاف اکتفا نموده و مضاف‌الیه را حذف کرده است. در این تفسیر از زبان مؤلف آمده است: «و ما نقلناه من کتب الاصحاب نسبناه اليها باقتصار فی اسمائها کالاکتفاء بالمضاف عما اضیف اليه کالمجمع و الجوامع للشیخ ابی علی طبرسی، و کالتوحید و العیون و... و اکتفینا عن ذکر تفسیری علی بن ابراهیم القمی و محمد بن مسعود العیاشی و اسمیهما بالقمی و العیاشی و عبرنا عن تفسیر الامام ابی محمد العسکری علیه السلام بتفسیر الامام.» (تفسیر الصافی، ۷۷/۱)

ما در ضمن کتاب، نام کتب اصحاب را به اختصار برده‌ایم، مانند اینکه در ذکر اسامی این کتاب‌ها به مضاف اکتفا کرده و مضاف‌الیه را حذف کرده‌ایم؛ برای مثال، می‌توان به مجمع البیان و جوامع الجامع، کتاب‌های شیخ ابوعلی طبرسی اشاره کرد که به ذکر مضاف در آن‌ها بسنده کرده‌ایم. همچنین کتاب التوحید و عیون اخبار الرضا و... کتاب‌های شیخ صدوق رحمه الله علیه و کتاب مناقب آل ابی طالب تألیف محمد بن شهر آشوب مازندرانی و کتاب‌های تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه و... از تألیفات شیخ طوسی از دیگر کتبی است که از آن‌ها به اختصار یاد کرده‌ایم. در ذکر نام تفسیر علی بن ابراهیم قمی و محمد بن مسعود عیاشی به نام این دو مفسر اکتفا کرده و همچنین، از تفسیر امام حسن عسکری(ع) با نام تفسیر امام یاد کرده‌ایم.

پژوهش‌نامه کاشان
شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۲

۸-۱. استفاده از القاب ائمه(ع) و اکتفا به کلمه «قال»، «اقول» و «قیل»

تفسیر صافی یک تفسیر غالباً روایی است که مفسر گاهی اوقات در تفسیر آیات از اجتهاد خود بهره برده است. مفسر هنگام بیان احادیث معصومین(ع) برای تعظیم و دوری از اشتباه، به القاب ائمه اطهار بسنده کرده است؛ زیرا القاب آنان در بسیاری از موارد مشترک است و موجب اشتباه مخاطب می‌شود. همچنین، مفسر هنگامی که از زبان خود و در توضیح بیشتر آیات چیزی را اضافه می‌کند و از مفسران و دانشمندان پیشین را مطلبی را بیان می‌دارد، از تعبیری مانند اقول و قیل استفاده می‌کند تا با سخنان معصومین(ع) اشتباه نشود. مگر اینکه قرینه‌ای دال بر اینکه گفتار از کیست، وجود داشته باشد.

«و اقتصرنا فی التعبير عن المعصوم علی ذکر لقبه تعظیماً بعدم التسمیة و حذراً عن الاشتباه بذکر الکنی لاشتراک بعضها و طلباً للاختصار و کلماتنا عن المعصوم بقولنا عنه علیه السلام فمرجع الضمیر الامام الذی سبق ذکره و کلماتنا عن المعصوم فالمروی عنه (منه خ ل) الکتاب الذی مضی اسمه او اسم مصنفه الا ما صدّر بروی.» (تفسیر الصافی، ۷۷/۱)

در نام بردن از معصومین(ع)، برای تعظیم و دوری از اشتباه به القاب اکتفا کرده‌ایم؛ زیرا کنیه بسیاری از آن بزرگواران مشترک است و در این کار، رعایت اختصار را نیز کرده‌ایم.

در هر موردی از معصومین به «عنه علیه السلام» تعبیر کرده‌ایم، مقصود امامی است که پیش‌تر نام مبارکش آمده و اگر کتابی را نام نبرده‌ایم، نظر به کتاب یا مؤلفی است که پیش‌تر سخن از او رفته، مگر آنچه در ابتدای آن «روی» آمده است.

و القمی قد یسند الی المعصوم علیه السلام و قد لایسند و ربما یقول: «قال والظاهر انه أراد به الصادق علیه السلام فان (کما ان خ ل) الشیخ ابا علی الطبرسی قد یروی عنه ما أضمرة و یسند الی الصادق(ع) و نحن نروی ما أضمرة علی أضمارة.» (همان، ص ۷۸)

تفسیر قمی در نقل احادیث، گاهی حدیث را به معصومی نسبت می‌دهد و در برخی موارد، این نسبت وجود ندارد و به کلمه «قال» اکتفا می‌کند. ظاهراً در چنین

نگاهی دوباره به
روش فیض کاشانی
در تفسیر صافی

مواردی، مقصودش امام صادق(ع) است و دلیل اینکه شیخ ابوعلی طبرسی، در مواردی که قمی نام نبرده، حدیث را به امام صادق(ع) نسبت می‌دهد. ما نیز در چنین مواردی، روایت را به معصومی نسبت نداده، از قمی پیروی می‌کنیم.

«و اذا اردنا أن نأتی بمزید بیان لآیه أو حدیث من لدنا أو من قول بعض اهل العلم و المعرفة أو اردنا أن نجمع و نوفق بین ما یوهم التناقض أو نحو ذلك صدرنا کلامنا بقولنا (اقول أو قیل) لیفصل من کلام المعصوم علیه السلام الا اذا کانت هناك قرینه تدل علی ذلك. (همان، ص ۷۶)

در مواردی که خواسته‌ایم آیه یا حدیثی را خودمان توضیح بیشتری بدهیم یا از گفتار اهل دانش و بینش بهره بگیریم یا در موردی که گمان تناقض می‌رود، دفع کنیم یا مشابه این‌ها، کلام را با «اقول» و یا «قیل» آغاز کرده‌ایم، تا با سخنان معصومین(ع) اشتباه نشود؛ مگر اینکه قرینه‌ای دال بر اینکه گفتار چه کسی است، وجود داشته باشد.

۹-۱. حذف سلسله سند

«و حذفنا الاسانید فی الكل لقله جدوی المعرفة بها فی هذا العصر البعید العهد عنها مع الاختلاف فیها و الاشتباه علی أنا انما نصحح الاخبار بنحو آخر غیر الاسانید الا قلیلا.» (تفسیر الصافی، ۱/۷۷)

ما در نقل روایات به‌طور کلی، سلسله سندها را حذف کرده‌ایم؛ زیرا در این زمان که از سلسله سندها دوریم، شناختن آن‌ها فایده زیادی ندارد. علاوه بر این، اختلاف و اشتباه نیز در آن‌ها وجود دارد و دیگر اینکه ما از غیر طریق سلسله سندها، اخبار را تصحیح می‌کنیم مگر در مواردی اندک که این امر صورت نپذیرفته است.

۱-۹-۱. نیاز به علم رجال

برای نقد و بررسی و ردّ این نظریه بر آن شدیم تا مبحث نیاز به علم رجال را به‌طور کامل از کتاب مقدمه رجال الحدیث آیت الله خوئی بیان کنیم.

حرمت عمل کردن به «ظن» با «ادله چهارگانه» ثابت شده است. همچنین پیداست مادام که حکمی با دلیلی قطعی یا با آنچه به دلیل قطعی منتهی شود، ثابت نشده باشد،

پژوهش‌نامه کاشان
شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۲

نمی‌توان آن را به خداوند سبحان نسبت داد. در این باره، آیه ۵۹ سوره یونس (قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ) قابل توجه است.

آیه یاد شده، بیانگر آن است که نسبت دادن چیزی به خداوند، آنجا که اذنی از جانب ذات پاکش نرسیده باشد، دروغ بستن بر اوست؛ همان‌گونه که ادله اربعه ثابت کرده‌اند که ظن، به خودی خود، گویای واقعیت نیست و آنجا که حکمی به وسیله دلیلی قطعی به قطعیت پیوسته است، ظن به حکم نمی‌تواند بهانه‌ای برای مخالفت با واقع باشد. در این باره کافی است به آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء: ۳۶) و آیه «وَمَا يَنْبَغُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» (یونس: ۳۶) توجه کرد. همچنین، روایات فراوانی هستند که آدمی را از عمل بی‌علم نهی می‌کنند. از آن میان، حدیث صحیحی از ابی بصیر نقل شده که گفته است: «به امام صادق (ع) عرض کردم: به چیزهایی برمی‌خوریم که نه از کتاب خدا درباره آن چیزی می‌دانیم و نه از سنت، در این صورت آیا رواست که در آن موارد به رأی خود عمل کنیم؟ امام (ع) فرمود: نه! اگر از سر گمان به راه درست روی، پاداش نیابی و اگر به خطا بیفتی، به خدا دروغ بسته‌ای.» (مقدمه معجم الرجال، ص ۲۸)

بی‌شک عقل از راهیابی به اثبات احکام شرعی ناتوان است؛ چه به انگیزه‌های وضع احکام شرعی، احاطه کافی ندارد. البته احاطه‌ای این‌گونه، در مواردی ممکن است و آن در صورتی است که عقل، تلازمی را در میان حکم شرعی با یک حکم عقلی دریابد؛ مانند تلازمی که میان نهی از روزه گرفتن در عید فطر و عید قربان با باطل بودن روزه در آن دو روز وجود دارد.

کتاب گران‌سنگ قرآن، هم به همه احکام شرع نپرداخته و هم در بیان عباداتی چون نماز، روزه، حج و زکات متعرض بیان خصوصیات اجزا، شرایط و موانع هر یک نشده است.

«اجماع» کاشف از گفتار معصوم (ع) کمیاب است. اجماع غیر کاشف از قول معصوم (ع) هم، اساساً حجیت و اعتباری ندارد؛ زیرا فراتر از ظن بی‌اعتبار نیست (همان، ص ۲۹).

جان کلام اینکه، استنباط حکم شرعی، اغلب جز از روایات و اخبار رسیده از

نگاهی دوباره به
روش فیض کاشانی
در تفسیر صافی

خاندان عصمت و طهارت (صلوات الله عليهم اجمعين) ممکن نیست و راهیابی به ثبوت حکمی شرعی از راه روایت، منوط به اثبات دو اصل است:

۱. اثبات حجیت «خبر واحد»؛ چنانچه به حجیت خبر واحد معتقد نباشیم، کار به بسته شدن «باب علم» و «علمی» می‌انجامد و در نتیجه - چنان که برخی معتقدند - باید به مرحله «امثال ظنی» یا قائل شدن به حجیت ظن و گمان تن داد.

۲. اثبات حجیت ظواهر آیات برای ما، علاوه بر مخاطبان نخستین؛ زیرا اگر ظواهر را صرفاً برای شنوندگان نخستین حجت بدانیم و بگوییم که تنها آنان مخاطبان این روایات بوده‌اند و بس؛ به هیچ روی نمی‌توان با ظواهر روایات، در اثبات حکمی از احکام شرع استدلال کرد.

درباره این دو مسئله در مباحث اصولی خود به تفصیل سخن گفته‌ایم. با این حال، یادآور می‌شویم که هر خبر متسبب به معصوم حجت نیست؛ بلکه تنها احادیث ثقه و حسن حجت‌اند. بدیهی است تشخیص چنین مواردی هم جز با مراجعه به علم رجال و شناخت احوال راویان و تشخیص ثقه و حسن از ضعیف آنان میسر نیست. همین‌طور اگر به حجیت خبر عادل معتقد شویم، باز مراجعه به علم رجال احادیث ضروری است؛ زیرا اطمینان از عدالت یا وثاقت یک راوی، در گرو مراجعه به علم رجال قرار دارد.

از سوی دیگر، حتی اگر خبر واحد را حجت ندانیم یا حجیت ظهور روایات را مختص مخاطبان نخستین بشماریم و در نتیجه به «ظن انسدادی» یا تنزل به مرتبه امثال ظنی معتقد شویم، همچنان نیاز به شناخت حال راویان پابرجاست؛ زیرا بی‌شک توثیق علمای رجال از راویان روایتی، موجب پیدایش ظن نسبت به صدور آن روایت خواهد بود.

با این بیان، انکار نیاز به علم رجال از سوی برخی از متأخران، جای بسی شگفتی است آن هم با تکیه بر این توهم که هر حدیثی که مشهور علما به آن عمل کرده باشند، حجت است و هر روایت را که وا نهاده باشند، بی‌اعتبار است، چه راویان آن

پژوهش‌نامه کاشان «ثقه» باشند یا «ضعیف».

در حالی که به فرض پذیرش کلیت این ادعا - و حال آنکه چنین کلیتی قطعی

شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۲



نیست. باز هم نیاز به علم رجال بر جای خود باقی است؛ زیرا در پاره‌ای از مسائل راهی برای دستیابی به فتوهای مشهور نیست چون شهرت عمل را یادآور نشده‌اند. در پاره‌ای دیگر از مسائل، اساساً شهرت فتوایی بر عمل یا ترک نیست و از این حیث دو کفه عمل و ترک با هم مساوی‌اند. در پاره‌ای از مسائل نیز [شهرت فتوایی هست، اما] یکی از این دو از دیگری مشهورتر است و چنان نیست که در تمام مسائل فقهی لزوماً یکی از این دو قول یا یکی از اقوال آن مشهور باشند و نظر مقابل، همواره شاذ و نادر محسوب گردد.

گذشته از این مسائل، حتی اگر صدور همه احادیث کتاب‌های چهارگانه را قطعی بدانیم، باز هم مراجعه به علم رجال ضرورت دارد؛ چه ادله احکام شرعی به کتب اربعه اختصاص ندارد؛ لذا دست کم در تشخیص اعتبار یا عدم اعتبار روایات دیگر— غیر از آنچه در کتاب‌های چهارگانه مندرج است— نیازمند علم رجال هستیم. (مقدمه معجم الرجال، ص ۳۰ و ۳۱)

نتیجه‌گیری

۱. چنان که از گفته فیض - که در دیباچه تفسیر صافی نگاشته است- برمی‌آید، روش تفسیری او مطلقاً روش نقلی براساس احادیث و روایات و اخبار رسیده از پیامبر و ائمه معصومین (ع) است؛ ولی با تحقیق و تتبع در تفسیر صافی درمی‌یابیم که روش مفسر، فقط یک روش نقلی بر اساس احادیث و روایات معصومین (ع) نیست؛ زیرا مفسر، خود در بسیاری از موارد، بدون استناد به روایات معصومین (ع) و تنها با تکیه بر ایده و سخن خود، به تفسیر آیات می‌پردازد. این‌گونه موارد در تفسیر برخی از آیات به چشم می‌خورد که در خلال تحقیق به آن‌ها اشاره کردیم.

۲. وی در تفسیر صافی تنها به مأخذ تفسیری شیعه اکتفا نکرده، بلکه در موارد استثنا به کتب تفسیری اهل سنت نیز نظر داشته است؛ ولی عمده تکیه مفسر بر روایات اهل بیت (ع) است.

۳. اهمیت عمده تفسیر صافی در این است که مؤلف آن را با اتکا و رجوع به روایات و اخبار رسیده از اهل البیت (ع) نوشته است. با وجود این، در مواردی نیز از غیر معصومین در بیان تفسیر آیات استفاده شده که در این باره می‌توان استناد به سخن

نگاهی دوباره به
روش فیض کاشانی
در تفسیر صافی



علی بن ابراهیم قمی را عنوان کرد.

۴. گرچه در این تفسیر، از روایات صحیح در بیان تفسیر آیات استفاده شده است؛ ولی در مواردی نیز احادیث ضعیف و جعلی به این تفسیر راه یافته است.
۵. توضیح و شرح و بیان آیات از طرف فیض که در بسیاری از موارد در این تفسیر به چشم می‌خورد، بیانگر نوگرایی وی در مسلک اخباریگری است؛ زیرا اخباریون فقط به نقل اخبار و روایات رسیده می‌پرداختند و به صحت و سقم احادیث کاری نداشتند؛ درحالی‌که فیض نه تنها به توضیح و شرح آیات می‌پردازد؛ بلکه در مواردی به چینه‌ساز احادیث صحیح نیز همت می‌گمارد. در این باره می‌توان به آیه ۵۶ سوره قصص اشاره کرد.

منابع

- قرآن کریم.
- بحار الانوار؛ محمدباقر مجلسی، ج ۲، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳ق.
- تفسیر عیاشی؛ محمد بن مسعود عیاشی، به حقیق سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۴، المطبعة العلمية، تهران ۱۴۰۷ق.
- تفسیر الصافی؛ ملا محسن فیض کاشانی، الطبعة الاولى، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، بی تا.
- التفسیر والمفسرون؛ محمد هادی معرفت، ج ۱، مؤسسه فرهنگی تمهید، قم ۱۳۸۰ش.
- عیون اخبار الرضا؛ محمد بن علی ابن بابویه، به تحقیق مهدی لاجوردی، ج ۱، نشر جهان، تهران ۱۳۷۸ش.
- قاموس قرآن؛ سید علی اکبر قرشی، ج ۶، دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۱ش.
- قرآن در اسلام؛ محمدحسین طباطبایی، ج ۸، دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۶ش.
- الکافی؛ محمد بن یعقوب کلینی، ج ۴، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۴۰۷ق.
- لسان العرب؛ محمد بن مکرم ابن منظور، محقق: جمال الدین میردامادی، ج ۳، دار الفكر الطباعة و النشر و التوزيع، بیروت ۱۴۱۴ق.
- مجمع البحرین؛ فخرالدین طریحی، ج ۳، کتابفروشی مرتضوی، تهران ۱۳۷۱ش.

پژوهش‌نامه کاشان
شماره دوم
بهار و تابستان ۱۳۹۲



- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ حسین بن محمدتقی نوری، محقق: مؤسسه آل البيت(ع)، ج ۱، مؤسسه آل البيت(ع)، قم ۱۴۰۸ق.
- المفردات فی غریب القرآن؛ حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج ۱، دار العلم- دار الشامیه، بیروت ۱۴۱۲ق.
- مقدمه معجم الرجال؛ سید ابوالقاسم خوئی، ترجمه محمدهادی فقهی زاده، ج ۳، سمت، تهران ۱۳۸۲ش.
- المیزان؛ محمدحسین طباطبائی، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۵، حوزه علمیه قم، قم ۱۳۷۴ش.
- الوافی؛ ملا محسن فیض کاشانی، کتابخانه امیرالمؤمنین علی(ع)، اصفهان ۱۴۰۶ق.
- وسائل الشیعه؛ محمد بن حسن حر عاملی، مؤسسه آل البيت(ع)، قم ۱۴۱۴ق.

نگاهی دوباره به
روش فیض کاشانی
در تفسیر صافی

